

## زندانی

نوشته‌ء عبدی کلانتری

«بیهوده نیست که هنوز در درون اردوگاه جنبش ضد استعماری ایران، از آغاز تا به اکنون ، اندیشمندی انقلابی و پژوهنده ای اجتماعی که ارزش و توان همسنگی با دیگر اندیشمندان و نوآوران جهانی را داشته باشد، آفریده نشده است؛ و درخشان ترین چهره های آن همچنان کسانی چون شهید باب ، شهید آقاخان کرمانی، شهید کسروی ، و شهید ارانی هستند . . .»  
مصطفی شجاعیان («انقلاب» ، ص ۱۳)

در سالهای پیش از قیام بهمن (انقلاب ۱۳۵۷) ، فقر تئوریک وجه بارز جنبش چپ ایران بود. آن نیروهای سیاسی که دنباله رو قطب بندی های جهانی نبودند بیش از همه از این فقر رنج می بردند. هیچ تئوری «حاضر آماده» ای برای بکار بستن در شرایط ویژهء ایران پیش روی آنها نبود. نسخه های موجود لنینسم روسی و چینی نیز حامیان معتبری در ایران نداشت. حزب توده، چونان همیشه، منبع بی پایان تئوری اش را از «آکادمیسین» های شوروی (ایدئولوگ های حزبی) می گرفت و فورمولهای «رقابت دو اردوگاه ، انقلاب دموکراتیک ملی، جبههء متحد خلق، جمهوری دموکراتیک ملی، و راه رشد غیرسرمایه داری» را همچون نسخه های جاودانی موعظه می کرد. از دیگر سو، پیروان نظریهء «سوسیال امپریالیسم روسیه» نیز با چشمداشت به اندیشهء مائوتسه دون رهبر چین کمونیست، بی توجه به تحولاتی که در دههء چهل و پنجاه شمسی در پهنهء اقتصاد و سیاست ایران صورت پذیرفته بود ، با تحلیل هایی نظیر «ایران ، جامعهء نیمه مستعمره - نیمه فئودال» ، انقلاب دموکراتیک «نوین» ، جنگ توده ای طولانی و «محاصرهء شهرها از طریق روستا» ، مدعی به کارگیری خلاق مارکسیسم در ایران بودند.

طرفه این بود که مدعیان این تئوری های وارداتی ، در تمام سالهایی که به حرافی های مطول در این زمینه ها می پرداختند ، هیچ تدارک عملی در راه پیاده کرده تئوری ها و برنامه شان نمی دیدند. تنها پس از

انقلاب بهمن بود که هریک ، چون توریست هایی از سرزمین های دیگر، «برنامه» زیر بغل گرفته ، از گرد راه رسیدند.

در چنین زمینه ای بود که اهمیت بی اندازه تئوری و عملی که مستقیماً از تحلیل تحولات ساختاری جامعه ایران برمی آمد، به همراه جمع بندی مبارزات داخلی ، ارزیابی مستقل از اوضاع جهانی و منطقه ای ، در عین در نظر گرفتن تجارب انقلابهای جهانی، خود را بارز می سازد. از این دیدگاه که به مسأله بنگریم، باید پذیرفت که در طول دو سه دهه پیش از انقلاب بهمن، تنها یک تن است که در مقام نظریه پرداز اصیل و طراح استراتژی در جنبش چپ ایران چهره می نماید.

اهمیت و شگفتی این واقعیت هنگامی دوچندان می شود که در می یابیم کارنامه او در پس دیوارهای زندانهای شاه ، در فواصل شکنجه و مصائب ، پدید آمده است. تمام نوشته های او ، گونه ای «یادداشت های زندان» اند که برای تنها جنبش چپ واقعاً موجود در ایران (نه تبعیدی های چپ در خارج از کشور) ، بنیادهای تئوریک فراهم آورد.

## انقلابی حرفه ای

بیژن جزنی بیش از هر روشنفکر کمونیست همدوره اش شایسته نام انقلابی حرفه ای است. کار انقلابی و سیاسی او با کار روشنفکرانه اش از همان ابتدای جوانی ، در جریان و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (سازمان جوانان حزب توده - سازمان دانشجویان جبهه ملی) ، در دوره های متناوب زندان و فعالیت زیرزمینی سالهای بعد، تا هشت سال پایانی عمرش در زندان ، بهم سرشته بود.

در فاصله گسست تداوم تجربه انقلابی اواخر سالهای سی تا آغاز دهه ۵۰ شمسی، جزنی می تواند همچون «حلقه پیوند» ی برای جمع بندی تئوریک و عملی در جنبش چپ ایران تلقی گردد. پیش از افتادن نهایی به زندان در زمستان ۱۳۴۶، علاوه بر کار مخفی ، او در سازماندهی مبارزات علنی نظیر فعالیت های صنفی - سیاسی دانشجویان ، یا تظاهرات خیابانی مردم شرکت داشت و همزمان به طرح و پاسخ دهی مسایلی پرداخت نظیر نوع تشکیلات نوینی مستقل از حزب توده ، وحدت چپ مارکسیستی، نحوه همکاری با جناح چپ جبهه ملی ، تدوین استراتژی با عطف توجه به انقلابهای کوبا ، چین، و الجزایر، و تدارک مبارزه مسلحانه.

اما تنها در زندان بود که اوج کار جزنی به ثمر نشست. در فاصله آغاز جنبش مسلحانه چریک‌های فدایی تا زمان شهادت اش، نوشته‌های زندان او به طور سیستماتیک، در چشم انداز تاریخی جامعه ایران، بنیادهای نظری جنبش نوین کمونیستی در آن زمان را پی ریزی کرد.

## منش روشنفکری جزنی

نوشته‌های جزنی، که در خارج از کشور به شکل جزوه‌های «۱۹ بهمن تئوریک» به تدریج تا سال ۱۳۵۶ انتشار یافت، شاید به خاطر اضطرار موقعیت زندان و خطیر بودن پیامی که منتقل می‌کرد، فاقد آن بی‌واسطگی است که بتوان از خلال آن به روحیه و منش شخصی او راه پیدا کرد. از مردی که حساسیت شعرگونه اش در نقاشی‌های انتزاعی او بازمانده، در این نوشته‌ها خبری نیست. برخلاف نوشته‌های بهرنگی، مصطفی شجاعیان، یا امیر پرویز پویان، نثر جزنی از رنگ‌های تند عاطفی، از خشم یا طعنه اخلاق‌گرایانه یک انقلابی پرشور تهی است. آن تنش همیشگی روان یک روشنفکر انقلابی، میان بی‌قراری فردگرای رمانتیک، و خردگرایی سرد تحلیلگر، در آثار او سرکوب شده است. گویی جزنی بر خود مجاز ندانسته که بعد هنرمند شخصیت اش را با نوشته‌های سیاسی اش درآمیزد؛ و این جای دریغی است.

تأکید نوشته‌های بیژن جزنی بر مسایل تاریخی، اقتصادی، سیاسی، و جامعه‌شناختی است و برخلاف نوشته‌های بسیاری از روشنفکران انقلابی جنبش، به کلی بافی‌های شبه فلسفی آلوده نیست («فلسفه علمی» می‌آموزد... «قوانین دیالکتیک» حکم می‌کند... «ماده»، آگاهی «کاذب»... «از خود بیگانگی»... و انسان‌نویسی‌های مرسوم آن زمان). همین‌طور از عصبیت و پرخاشگری بی‌مورد، گرد و خاک کردن و رجزخوانی «چریکی» در مورد «اپورتونیست‌ها»، ریویزیونیست‌ها، لیبرال‌ها و عوامل بورژوازی در صفوف خلق» در این نوشته‌ها خبری نیست. از این لحاظ جزنی نمونه‌ای است برای تحمل و سعه صدر یک روشنفکر واقعی که تمایل به گفت و شنود دارد و انتقاد پذیر است. همین بیانگر شهادت اخلاقی و مدنی والای جزنی بود. در نوشته‌های او بارقه‌ای از یک شخصیت اقتدارگرا و سرکوبگر دیده نمی‌شود؛ و این جنبه نیز غبن جای خالی او را در صفوف مبارزان سالهای بعد دوچندان می‌کند.

## حوزه‌های تحلیل

نوشته های بیژن جزنی سه حوزه عام را دربر می گیرد: الف) تحلیل جامعه شناختی از تحولات ایران ؛ ب) تحلیل اقتصادی رشد سرمایه داری در ایران ؛ ج) فورمولبندی مشی مبارزه مسلحانه، مراحل ، هدفها، تاکتیک ها و شعارهای آن.

پس از شکست جنبش ملی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بسیاری از مبارزان چپ به درک ضرورت مبارزه مسلحانه با رژیم شاه رسیده بودند. خصلت فتودالی رژیم و شورش های پراکنده دهقانی ، روستاهای ایران را نزد مبارزان به مثابه یکی از کانونهای بالقوهء شروع انقلاب قهرآمیز برجسته ساخت. در اوایل دههء ۱۳۴۰ ، به دنبال اختلاف میان چین و شوروی و جدائی طرفداران مائو از حزب توده ، این برداشت قوت بیشتری پیدا کرده بود.

درست در همان زمان بود که شاه اصلاحات ارضی خود را آغاز کرد. پیش از آنکه مبارزان چپ از حرف به عمل روی آورند و روستاهای ایران را به ادعای خود به «مناطق آزاد شده» و پایگاه انقلاب تبدیل سازند، حذف مناسبات ارباب - رعیتی ، گسترش خرده مالکی و سپس سرمایه داری صنعتی در روستاها ، سیمای طبقاتی و پتانسیل انقلابی روستائیان را متحول کرد. پس از به پایان رسیدن دوران کوتاه مبارزات علنی ۴۲-۱۳۳۹ ، این روند سرعت بیشتری گرفت.

در اوان سال ۴۲، هنگامی که بیژن جزنی و سه تن دیگر گروه خود را تشکیل دادند ، هنوز نابودی فتودالیسم همچون وظیفهء اصلی یک انقلاب دموکراتیک جلوه می کرد. از این رو، این گروه مشی خود را سازماندهی نبرد مسلحانه در روستا و فعالیت چریکی در شهر (تحت تأثیر دو تجربهء چین و کوبا) تعیین کرد. اما در سال ۱۳۴۵، جزنی در شمار نخستین انقلابیانی بود که ضرورت ارزیابی نوینی از اصلاحات ارضی و تأثیر آن را بر استراتژی جنبش دریافت.

در سالهای واپسین در زندان ، این ارزیابی دقت بیشتری یافت و با تحلیل جزنی از رشد سرمایه داری در ایران و خصوصیات جناح های طبقاتی جامعه کامل شد. این ارزیابی چه بود؟

## اصلاحات شاهانه

ترکیبی از عوامل اقتصادی (رکود اقتصاد فتودالی و انحطاط دستگاه اداری - سیاسی مرتبط با آن) و عوامل سیاسی (منفعل کردن ستیزه جویی روستائیان و رعایا) دلایل اصلی اقدام به اصلاحات ارضی بود. شیوهء این اصلاحات اما کاملاً محافظه کارانه بود. املاک ملاکان تا جای ممکن بازخرید شد و بسیاری از زمین های

پربار مکانیزه شامل قانون تقسیم اراضی نشد. پس از آن دولت درصدد برآمد با ایجاد تعاونی های تولید و مصرف ، بر کارآیی تولید کشاورزی برای بازار بیفزاید و خرده مالکی دهقانها را به مجرای تولید بزرگ صنعتی سوق دهد. این کوشش ها نیز عملاً در چنبر بوروکراسی رکودزای دولتی عقیم ماند.

در نتیجه، برآیند اصلاحات نه فواید اقتصادی، بلکه عمدتاً سیاسی بود ، یعنی حذف جناح ملاک - تاجر از حاکمیت و منفعل کردن رادیکالیسم روستایی. در این کار موفقیت نصیب رژیم شده بود. این واقعیت چه اثری بر تحلیل سیاسی جزئی از استراتژی جنبش داشت؟

روشن شد که حرکت بی واسطه رادیکال از جانب روستائیان ممکن نیست و زمینه جنگ مسلحانه از روستا رخت بر بسته است. اما نکته مهم تر این بود که در مرحله بعدی ، موفقیت یا عدم موفقیت اصلاحات ارضی در شکوفایی اقتصاد کشاورزی سالهای بعد ، بر این ارزیابی تأثیر می گذاشت. به دنبال نابودی اقتصاد معیشتی ، چنانچه سرمایه داری کوچک روستایی در چنگال بوروکراسی دولتی و کساد بازار محصولات داخلی در رقابت با تولیدات خارجی و کشاورزی بزرگ ، رو به شکست رود، خیل عظیمی از جمعیت روستا به شهر روی آورده و ارتش بالقوه یک جنبش نوین شهری را تشکیل خواهد داد.

بیژن جزئی از نخستین کسانی بود که در اوایل سالهای ۱۳۵۰، در زندان، به پتانسیل مثبت و منفی چنین جنبشی واقف شد ، و به دنبال آن به تحلیل موقعیت ساختاری اقشار گوناگون خرده بورژوازی سنتی و لومپن پرولتاریا، سمت گیری های محتمل ایدئولوژیک این اقشار شهری ، نقش روحانیت در رابطه با آنها، و حتا شباهت های احتمالی آن با جنبش های وسیع فاشیستی در سرمایه داری اروپا ، و موقعیت جنبش کارگری در قبال آنها دست زد. اهمیت بی اندازه چنین تحلیلی در میان شور و احساسات «ضد امپریالیستی» انقلاب بهمن دفن شد.

### تحلیل رشد سرمایه داری در ایران

تحلیل رشد سرمایه داری در ایران در آثار جزئی بر اساس مدلی بود که در اقتصاد سیاسی توسعه ، به «تئوری وابستگی» شهرت دارد. به طور خلاصه، طبق این تئوری ، در درون «نظام جهانی سرمایه داری» ، بخش های توسعه نیافته که به کشورهای پیرامونی موسوم اند ، سرمایه داری را به گونه ای ویژه که مغایر با نمونه های سرمایه داری «کلاسیک» است ، از سر می گذرانند.

در این نظام جهانی، تحمیل شکل معینی از تقسیم کار بین المللی و «مبادلهء نابرابر» میان کشورهای متروپول و کشورهای پیرامونی، باعث خروج مازاد ارزش و مواد خام (نفت) از پیرامون به مرکز است. فرض پیشین این تحلیل آن است که سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای پیشرفته به مرحله «زوال» رسیده، و تنها علت بقای آن در قرن بیستم «غارت جهان سوم» و مناطق پیرامونی است.

به سخن دیگر، طبق این تئوری، روند انباشت و خود-گستری سرمایه، افزایش مدام بارآوری کار و نوآوری های تکنولوژیک در کشورهای اصلی سرمایه داری دچار رکود مطلق شده و دوام این نظام در گرو چنگ انداختن به مناطق توسعه نیافته است.

طبق تئوری وابستگی، این شکل نوینی از استعمار (نئوکولونیالیسم) است که به وساطت سرمایه داران «وابسته» داخلی (بورژوازی کومپرادور) و سرمایه گذاری فزاینده کمپانی های خارجی در اقتصاد ملی عملی می شود. رشد این روند، توأم با نظامی گری و طفیلی گری یک نظام بوروکراتیک و یک روبنای سیاسی دیکتاتوری، سرمایه داری «ملی» را به زوال می کشاند و بنا بر این خصلت اصلی انقلاب در این کشورها همان ویژگی جنبش های آزادیبخش ملی علیه استعمار و امپریالیسم را دارا است.

جزئی از یک سو الغای روابط فتودالی و «رشد بورژوازی در تجارت، صنعت، بانکها و کشاورزی» را که باعث «گسترش همه جانبه مناسبات سرمایه داری» و «رشد بی سابقه طبقه کارگر» شده بود، می دید، اما از سوی دیگر نتیجه می گرفت که تضاد اساسی جامعه سرمایه داری ایران نه میان کار و سرمایه، بلکه میان خلق و امپریالیسم است. در آثار او هیچ جا به مفاهیمی از قبیل انقلاب پرولتری، گذار سوسیالیستی، انقلاب سیاسی مداوم، و از این قبیل برنمی خوریم. در عوض او همه جا از «انقلاب آزادیبخش خلق های ما»، «جنبش ترقی خواهان ایران»، «جنبش ضد امپریالیستی، ضد استعماری خلق»، و «انقلاب دموکراتیک خلق» صحبت به میان می آورد.

دلایل «انگلی» بودن سرمایه داری ایران به زعم جزئی، ناکارایی انباشت داخلی، کندی بازتولید صنعتی، در کنار ریخت و پاش دیوانسالارانه دولتی و مصارف تجملی دربار، سوق دادن درآمد نفت به مصرف نظامی و غیرتولیدی (از جمله حفظ دستگاه کارمندی سراسری) بود. اما از طرفی دیگر و به نحوی متناقض، جزئی به رونق سرمایه گذاری های خارجی و گسترش شتابان آن در اقتصاد کشور اشاره داشت.

این دوگانگی در تحلیل قطعاً به میزان زیادی بازتابی از دوگانگی رشد سرمایه داری در ایران بود. واقعیت این بود که از یک سو دربار با داشتن استقلال نسبی در قبال بورژوازی صنعتی ایران، با اتکا به درآمد نفت و میلیتاریسم، می توانست از بالا قیمومت خود را بر بورژوازی تازه پای صنعتی تحمیل کند و رابطه باج ستانه و ارباب - خادم وار با آن برقرار سازد. از سوی دیگر، با همه این انگل سالاری درباری، بورژوازی ایران موفق شده بود زیربنای صنعتی و مسیر بازتولید گسترده سرمایه را سامان بخشد؛ و به این تعبیر، هیچ تمایزی میان سرمایه داری ایران و سرمایه داری به اصطلاح «کلاسیک» وجود نداشت.

جزئی این جنبه خاص نظام سیاسی ایران را به سلطه امپریالیسم بر تولید داخلی نسبت می داد تا «وابستگی» بورژوازی صنعتی را مورد تأکید قرار دهد. آگاهی ملی گرا در جنبش چپ ایران، صرف وجود شرکت های خارجی را عامل همه عقب ماندگی ها می دید. ردیف کردن نام این شرکت ها و درصد سهام شان در پروژه های صنعتی ایران، این تصور را به ذهن متبادر می کرد که ایران مورد چپاول و غارت خارجی ها قرار گرفته است. خواننده گمان می برد چنانچه سرمایه گذاری «خارجی» در ایران صورت نمی گرفت، ایران از رشد صنعتی سالم تر، نابرابری کمتر، و رفاه بیشتری بهره می برد. روشن نبود اگر این سرمایه ها تماماً به سرمایه داران ایرانی متعلق می بود آیا نرخ استثمار و اضافه ارزش لزوماً کاهش می یافت، یا بازتولید گسترده سریع تر رخ می داد؟

«خروج سود از کشور» نیز فرضیه ای اثبات نشده بود. حتا جزئی نیز اذعان داشت که «مهمترین خطر این سرمایه ها، این نیست که بصورت سود از کشور خارج می شوند و منابع و نیروی کار را استثمار می کنند. شرکت های خارجی اغلب سودهای هنگفت خود را در رشته های تازه سرمایه گذاری می کنند و پنجه خود را روی تمام رشته های بازرگانی و صنعتی فرو می برند.» («طرح جامعه شناسی»، بخش دوم، ص ۴۹)

فرضیات دیگری نیز در این تحلیل دخیل بودند که اثبات نشده باقی مانده بودند. آیا واقعاً تولید سرمایه داری در ایران منحصراً در صنایع استخراجی و یا مصرفی سبک خلاصه می شد؟ آیا بورژوازی ایران در صنایع سنگین داخلی سرمایه گذاری نمی کرد؟ آیا حقیقتاً تمام تولیدات محصولات مصرفی سبک، یا تولید کشاورزی، از کشورهای متروپول به کشورهای جهان سوم منتقل شده بود، و تولید این کشورهای متروپول عمدتاً صنایع سنگین را دربرمی گرفت؟

بورژوازی ایران به چه تعبیر «وابسته» بود؟ سرمایه گذاری در صنایع سنگین ، با کمک کشورهای بلوک شرق و عمدتاً شوروی چگونه با این وابستگی انطباق می یافت؟ وجود سرمایه مشترک ، وارداتی بودن کالاهای اولیه و واسط صنعتی، چه تفاوت عمده ای در نحوه انباشت سرمایه و سازماندهی نیروی کار ایجاد می کرد؟

به نظر می رسد چنین تحلیلی از سرمایه داری «وابسته» بیشتر در خدمت ایجاد این آگاهی سیاسی بود که تنها با قطع نفوذ امپریالیسم و «حامیان داخلی اش» ، مرحله مهمی از انقلاب ایران از سرگذرانده خواهد شد ، حال آنکه مشکل ایران در «خارجی» بودن بخشی از سرمایه در گردش اش نبود ، بلکه ویژگی های خود نظام سرمایه داری بود. این تحلیل می پنداشت برای پیروزی جنبش دموکراتیک و انقلابی ایران، نخست باید از شر «امپریالیسم و نوکران اش» خلاص شد، آنگاه پس از این مرحله و دورانی طولانی که چگونگی و چشم انداز آن به کلی مبهم بود ، مرحله ای از انقلاب سوسیالیستی فرا می رسد. با این کار خصلت ضد سرمایه داری یک انقلاب دموکراتیک تخفیف داده می شد ، تخفیفی که به طور بالقوه می توانست در پهنه استراتژی و تاکتیک های ائتلافی به نتایج سازشکارانه ای بینجامد.

نباید فراموش کرد که یکی از دلایل چنین تحلیلی وجود دیکتاتوری شاهی در کشور ما بود که در غالب موارد تسلط طبقات معین (و مالکیت خصوصی آنها بر وسایل تولید) را تحت الشعاع قرار می داد یا استتار می کرد. مردم تحت ستم، در دوره های مختلف تاریخی، خود را مستقیماً با یک طبقه خاص مثل فئودالها یا سرمایه داران روبه رو نمی دیدند ، بلکه تنها مظهر واقعی و ملموس ظلم، یعنی شاه و دربار (و حامیان خارجی آنها) را دشمن اصلی خود تلقی می کردند.

### طرح جامعه شناسی و استراتژی جنبش

کتابی که بیژن جزنی تحت عنوان «طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران» در زمینه تاریخ معاصر ایران نوشت ، در نوع خود نمونه ای یگانه است. این نوشته نسبتاً مفصل (که دو فصل از بخش دوم آن مفقود شده) در برگیرنده تحلیلی از ساختارها و تحولات اقتصادی ایران طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ و تحلیل همه جانبه ای از مبارزات سیاسی این دوره ، طبقات اجتماعی ، جنبش ها، احزاب و اشکال مبارزات و ارزیابی های دیگر است. این مهم ترین نوشته جزنی است که در آن تحلیل درخشانی از عملکرد حزب توده و جبهه ملی و دلایل شکست جنبش ملی در ۲۸ مرداد وجود دارد که برای اولین بار این واقعه مهم را از چندین زاویه متفاوت بررسی می کند (رابطه جناح بندی های طبقاتی با یکدیگر،

رابطه امپریالیست های انگیس و آمریکا با دولت و با یکدیگر، دلایل تئوریک، سیاسی، و تشکیلاتی، و حتا روانشناختی رفتار نیروهای سیاسی درگیر، به ویژه حزب توده، رابطه رهبری جنبش با مردم، نقش نیروهای مسلح، نقش روحانیت و جناح بندی های آن، بررسی تاکتیک های مبارزاتی این نیروها و مطالب دیگر).

در این کتاب همینطور درباره تاریخچه و عملکرد سایر گروههای سیاسی جدا از جبهه ملی و حزب توده (اعم از مارکسیست، مذهبی، یا ملی) سخن رفته است.

در اواسط سال ۱۳۴۵، گروه بیژن جزنی اعلام کرده بود که «بحث و گفتگو درباره مبارزه مسلحانه و مشی قهرآمیز باید جای خود را به تدارک این مشی و پراتیک آن بدهد.» (۱۹ بهمن ۴، ص ۱۳) می دانیم که فکر شروع مبارزه مسلحانه در نزد نخستین نظریه پردازان سازمان چریکهای فدایی خلق (احمدزاده و پویان) در وهله اول از این تحلیل برمی آمد که اختناق پلیسی شاهی چنان است که راههای کلاسیک مبارزه صنفی و سیاسی طبقه کارگر را مسدود کرده و شروع مبارزه چریکی در شهر و روستا، خمود و رکود مردم را درهم می شکند، آسیب پذیری رژیم را به آنها نشان می دهد و آنان را به مبارزه قهرآمیز می کشاند.

اما نزد جزنی، اعتقاد به شروع مبارزه مسلحانه دلیل دیگری داشت و در رابطه با تاریخ معاصر ایران معنی می یافت. جزنی اعتقاد داشت که علت پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، بیش از هرچیز از بی عملی حزب توده و عدم دست یازی آن به مقاومت مسلح شکل می گرفت. اگر در جریان و پس از کودتا، مبارزه مسلحانه آغاز می شد (به جای فرار رهبری به خارج)، قابلیت توده ای شدن اش بسیار بیشتر بود و حتا در صورت شکست، جنبش چپ ایران را به مرحله نوبی ارتقا داده، آن را به رکود و فلاکت مزمن دچار نمی کرد؛ و مهم تر از هرچیز در کسب هژمونی چپ (جلب اعتماد مردم) در دوره های بعدی مبارزه تأثیر مثبت برجا می گذاشت. جزنی می نویسد:

«سقوط مصدق شرایطی را به وجود آورده بود که برای هر حزب کارگری ایده آل است، یعنی بی آنکه حزب توده برضد رهبری ملی حرکتی کرده باشد، ارتجاع و امپریالیسم او را ساقط و اسیر کرده بود. در چنین شرایطی بدون هیچ تردید می بایست حزب توده با آن همه امکاناتی که داشت . . . دست به مبارزه قهرآمیز برضد رژیم کودتا زده و قهرمان رهایی خلق شود . . . ضرورت مبارزه مسلحانه در دههء اخیر یعنی پس از رفورم و استقرار سیستم سرمایه داری وابسته به وجود نیامده بلکه از انقلاب مشروطیت به بعد،

در دوره های معین این ضرورت وجود داشته و البته اشکال متفاوتی از مبارزه مسلحانه در هر دوره می بایست مورد استفاده قرار می گرفت.» (۱۹ بهمن ۳، ص ۴۹)

## در آستانه نبرد سیاهکل

جزنی در زندان ، به هنگام شروع حرکت سیاهکل توسط چریک های فدایی، و همینطور پس از نبرد سیاهکل ، معتقد بود که هیچکدام از شرایط عینی و ذهنی برای حرکت انقلابی در جامعه وجود ندارد. «مشی چریکی» اصولاً با تئوری «فتر فشرده» آغاز شده بود؛ این خیال که تنها تلنگر چریک ها کافی بود تا جنبش توده ای مثل یک فتر فشرده آماده ، آزاد شود. جزنی نظریه فتر فشرده را از همان ابتدا محکوم کرد. او با صراحت نوشت: «جنبش ما در حال حاضر اساساً یک جنبش روشنفکری است.» (۱۹ بهمن ۳، ص ۹۷)

جزنی اذعان داشت که پس از گذشت سه سال از شروع جنبش چریکی ، هیچ پاسخی از سوی کارگران و دهقانان به ندای مبارزان داده نشده ، بلکه فقط روشنفکران انقلابی را به تحرک واداشته است (همانجا ، ص ۹۸) جزنی بر این باور بود که پی بردن به ضرورت نبرد قهرآمیز از سوی مردم تنها متأثر از حرکات چریکی نیست ؛ بلکه تابع شرایط عینی اجتماعی و اقتصادی و مبارزات خود آنها است.

پس علت وجودی مبارزه مسلحانه پیشتاز چه بود؟ چگونه این مبارزه قادر بود «توده گیر» بشود؟ جزنی برای تاکتیک مبارزه مسلحانه دو هدف عمده برمی شمرد: تبلیغ و تدارک. تبلیغ بدان معنی بود که مبارزه پیشتاز در نخستین گامها بر بی عملی و تسلیم طلبی روشنفکران انقلابی فائق شود و آنها را به دور یک برنامه و استراتژی بسیج کند ، و همچنین با انعکاس اقدامات مسلح در سطح جامعه ، در آگاهی توده ای یک سابقه ذهنی برجا بگذارد. سابقه ای که در آینده می توانست سرمایه سیاسی همان نیرو باشد.

بی تردید، مشی مسلحانه در آغاز فاقد نیروی سازماندهی مردم یا یک طبقه مشخص بود. جزنی این را می دانست و از همین رو به انقلابیانی که باور داشتند شرایط عینی انقلاب موجود است هشدار می داد که نبود پاسخ مردم، این مبارزان را به یأس می کشاند و شاید هم به پشت کردن به مردم. جزنی معتقد نبود که یک «موتور کوچک» می تواند خود فرایند انقلاب را آغاز کند ، یا اینکه به جای مردم مبارزه کند. او بارها اشاره کرد که جنبش فدائی در آغاز «جدا از توده» است. تبلیغ صرفاً به آن معنی بود که مردم بدانند نیرویی در کار رزم با رژیم است. تنها دانستن به معنی آگاهی انقلابی و لزوماً تبعیت از این مبارزه نمی توانست

باشد. این مبارزه دارای این امکان بود که در آگاهی مردم هویت نیرویی را تثبیت کند که زمانی، اگر پروسه انقلابی سر می گرفت، قادر شود آزمون گذشتهء پرسابقه اش را وثیقه و پشتوانهء سازماندهی انقلابی مردم کند.

این مبارزه برای سازمان پیشاهنگ تاریخ و هویت می آفرید. در همین ارتباط، «تدارک» به معنی پدید آوردن هسته ای از انقلابیان حرفه ای رزمنده ای بود که همواره آماده باشند مبارزهء قهرآمیز توده ای را رهبری کنند.

## تاکتیک های مبارزه

وجود تشکیلات چریکی تسهیل کننده، و در نهایت هدایت کنندهء نبردی می بود که مردم خود در مسیر مبارزه به آن رسیده بودند. برای پرهیز از انزوای مسلح، جزئی به تئوری پیشتاز مسلح عنصر دیگری افزود: بخش مهمی از تشکیلات پیشاهنگ می بایست به کارهای صنفی - سیاسی روی آورد، و اهمیت سازماندهی این مبارزه به هیچ وجه کمتر از تاکتیک های رزمی نبود. به نظر می رسید جزئی سعی داشت به گونه ای میان دو مشی پیشتاز مسلح، و تاکتیک قیامگرایانهء لنینی تلفیقی ایجاد کند. مداخلهء سیستماتیک در مبارزهء نظامی و سیاسی، پیشبرد تدارک مبارزه و خود مبارزه توأمان، و آمادگی برای همه نوع اشکال مبارزه از اعتصاب توده ای گرفته تا قیام، تا جنگ پارتیزانی می بایست بتواند پیشاهنگ را از تکرار تجربهء ناکام حزب توده در ۲۸ مرداد برکنار نگهدارد.

هر کس که تحلیل جزئی را از دلایل شکست جنبش چپ در ۲۸ مرداد ۳۲، و نقش حزب توده و سازمان نظامی آن، خوانده باشد، در می یابد که چگونه بی اعتمادی به توان نظامی یک سازمان کمونیستی که هیچگاه تدارک نظامی جدی را در دستور کار قرار نداده، یکی از وجه مشخصه های اصلی تفکر استراتژیک جزئی شده بود. این که چگونه یک سازمان بزرگ سیاسی در لحظهء بحران می تواند به فلج دچار شود. اما تیزنگری جزئی آن بود که با وجود تأکید بر تاکتیکهای محوری رزمی، استفادهء مؤثر از آنها را یک امر کاملاً سیاسی می دانست.

وجود سازمان رزمی نیز به خودی خود تضمینی برای عمل به موقع نبود، بلکه رهبری سیاسی بود که می بایست در واپسین تحلیل آن را بکار گیرد. تلفیق این تاکتیکها تا چه اندازه می توانست موفق باشد؟ تفکیک نوع انقلابها برحسب اشکال «قیام»، «جنگ توده ای»، «جنگ پارتیزانی» و غیره فقط به طور انتزاعی

امکانپذیر است. مشاهده دقیق انقلابهایی از نوع فیلیپین، السالوادور، نیکاراگوئه، کوبا، ویتنام و غیره نشان می دهد که فرایند انقلابی مجموعه ای از اشکال گوناگون مبارزه، وضعیت های انقلابی و پیش - انقلابی، قیام های کوچک و بزرگ شهری، اعتصابات عمومی و سایر تاکتیک های خودانگیخته توده ای است که گاه پایاپای یکدیگر بروز کرده اند.

مارکسیسم عامیانه اشکال مبارزه را مستقیماً از درجه رشد نیروهای تولیدی اخذ می کند (نظام فئودال مستعمره = جنگ طولانی در روستا؛ سرمایه داری = اعتصابات صنفی و سیاسی، اعتصاب عمومی، قیام). اما اشکال مبارزه رابطه مکانیکی با توسعه نیافتگی یا پیشرفتگی نیروهای تولید ندارند (زیرا سیاست تابع مستقیمی از اقتصاد نیست). تئوری جنبش فدائی آنطور که در نوشته های مهمترین نظریه پرداز این جنبش بیژن جزنی بیان شده، عیناً با پروژه بلشویکی لنین خوانایی ندارد، اما با تئوری و پراتیک بسیاری از انقلاب های پوپولیستی پیروزمند عصر حاضر مطابقت دارد. چه کسی می تواند شباهت بسیار دیدگاههای جزنی را با تئوری انقلاب نیکاراگوئه (در هر سه جناح قیام گرا، گرایش پرولتری، و جنگ پارتیزانی طولانی)، یا تعدد اشکال مبارزه در پروسه های انقلابی کشورهای نظیر ال سالوادور یا فیلیپین انکار کند؟ می بینیم که گاه در پیشرفته ترین روابط تولید سرمایه داری، سازمانیافتگی، جنگاوری، برنامه کار و آگاهی طبقاتی کارگران در ضعیف ترین اشکال بروز می کند، حال آنکه روسیه، چین، ال سالوادور، کوبا، یا نیکاراگوئه، اشکال پیشرفته تر مبارزاتی را آزمون کردند. اگر به طرز آرمانخواهانه به «انقلاب پرولتری» خالص باور نداشته باشیم، این نمونه ها نزدیک ترین چیز به چشم انداز تاریخی سوسیالیسم در دوران ما بوده اند.

### مخاطرات پوپولیسم و «اسلام مارکسیستی»

اما پوپولیسم سیاسی در تاکتیک ها و اشکال مبارزه می تواند مخاطرات دیگری نیز به همراه داشته باشد، یعنی سازشکاری در برنامه تحولات دموکراتیک و سیاستهای ائتلافی ای که منجر به سازش با انقلابی گری واپسگرای خرده بورژوازی یا اقشار بی طبقه می شود. در اینجا بود که بیژن جزنی هشاری کم نظیر خود را در تحلیل از رادیکالیسم خرده بورژوازی و اقشار حاشیه شهری به نمایش گذاشت.

برخلاف بسیاری از روشنفکران چپ که همیشه از اقشار خرده بورژوا به عنوان «متحد طبیعی» کارگران نام می بردند، جزنی از آنها به عنوان «رقیب» نام می برد و انقلابیگری خرده بورژوازی را همچون خطری به

شمار می آورد که لبه تیغ حمله آن نه تنها به سمت سرمایه بزرگ و امپریالیسم، بلکه متوجه جنبش چپ نیز خواهد شد (۱۹ بهمن ۸، ص ۳۰).

جزنی «جامعه روحانیت» را هم از زمره همین اقشار می دانست و با تحلیلی جامعه شناختی صراحتاً از آنان به عنوان رهبران بالقوه انقلاب ایران سخن می گوید، و در همین رابطه پیشگویانه از خمینی نام می برد (همانجا، صص ۲۹-۳۴). جزنی معتقد بود که «کاست روحانی علاوه بر نقشی که به نمایندگی از جانب قشرها و طبقات مختلف به عهده دارد و از این جهت موضع گیری های مختلف می کند، خود دارای منافع و مصالح صنفی است.» (طرح جامعه شناسی...، بخش دوم، ص ۱۴۰).

اگر مصالح صنفی این «کاست روحانی» و دستگاه روحانیت به خطر بیفتد، بخش های مختلف آن تمایل به اتحاد نشان می دهند. جزنی در سال ۱۳۵۳ هشدار می داد که مبارزه کارگران نباید نسبت به احتمال هژمونی این نیرو و خطرات آن بی اعتنا باشد (همانجا). دو سال پیشتر از آن، جزنی در جزوه ای به نام «مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی» نشان داده بود که اسلام به خودی خود شریعتی جامد و واپسگرا است و تلاش برای تجددگرایی در آن، از طریق پیوند آن با مارکسیسم، در نهایت تلاشی ناکام و متضمن مضمونی ارتجاعی است. علاوه بر آن، اعتقادات خرافی عامه هیچگاه از «تجددگرایی» روشنفکران مذهبی نصیبی نخواهد برد و همیشه دنباله رو روحانیت و فتوهای آن باقی خواهد ماند. معیار قضاوت درباره اسلام نیز باید همین اعتقادات عامه مردم باشد. بسیج نیروهای بینایی جامعه می بایست با افشا و طرد آلترناتیوهای سیاسی و برنامه ای این قشرها، سازمانها و نمایندگان سیاسی آنها همراه باشد (طرح جامعه شناسی، بخش اول، ص ۶۰).

## سرکردگی اسلامی جنبش

هوشیاری نسبت به تفوق سرکردگی اسلامی و مضمون آن، می توانست جنبش چپ را (که سرانجام قربانی فاشیسم ضد امپریالیستی پوپولیستی شد، فاشیسمی که طرفداران سابقش تا همین امروز آن را «چپ» خطاب می کنند) از بسیاری از لغزش ها برکنار نگهدارد. چریک های فدایی در نخستین سال پس از پیروزی انقلاب بهمن، در قبال جنبش اسلامی و دولت آن سازش ناپذیر می نمودند. اما به فاصله چندماه، سیر قهقرایی سازمان فدایی آغاز شد. در آن روزها، جای خالی جزنی بیش از همیشه خالی می نمود. ضعف دانش تئوریک، بی تجربگی سیاسی و فرصت طلبی در اکثریت سازمان فدایی، در این سقوط نقش عمده

ای داشت. با این همه، سوآل آزاردهنده دیگر آن بود که آیا در تئوری و ارزیابی های جزئی چیزی وجود نداشت که سازشکاری و حرکت به راست اکثریت جنبش فدایی را مدد رسانده باشد؟

در اینجا با مسأله ای برمی خوریم که شاید بتوان آن را چشم اسفندیار طیف سیاسی وسیعی از چپ خطاب کرد که در ایران به خط ۲ شهرت داشتند و چهره برجسته آن جزئی بود: سکوت در برابر تجربه شوروی.

در تلاش برای مستقل ماندن نسبت به قطب های جهانی (شوروی و چین) و در جهت اتحاد چپ مارکسیست در ایران، جزئی در عین حال سوسیالیست بودن کشورهای «مدل شوروی» را مسأله ای حل شده می دانست که انقلابیان تنها با پرهیز از بعضی اشتباهات آن می توانستند این الگو را تقلید کنند. نوعی همدردی غیر آشکار به شکل همان سکوت، بسیاری از فعالان جنبش فدایی را در مقابل تئوری بافی های حزب توده و «سوسیالیسم واقعاً موجود» خلع سلاح می کرد. ارزیابی «تجربه شوروی» برای سازمانهای چپ تنها یک مسأله نظری نبود، بلکه روشنگر آن نوع «سوسیالیسم» ای بود که آنها خواهان اش بودند. تعاریف آنها از سوسیالیسم، جامعه در حال گذار، دیکتاتوری پرولتاریا، دولت شورایی، رابطه حزب و دولت، مسایل دموکراسی و آزادی، فرهنگ و هنر و اخلاقیات، مسأله زنان و بسیاری مسایل دیگر می تواند از خلال تحلیل تجربه های تاریخی و مدل های گذشته و حال تا حدودی روشن شود و نشان دهد که این نیروهای چپ تا چه حد خواهان جلوگیری از تکرار فجایع گذشته هستند.

بیژن جزئی در تحلیل تاریخچه جنبش کارگری ایران و نقش حزب توده در سالهای پس از جنگ جهانی، از بی توجهی شوروی به جنبشهای آزادیبخش جهان سوم و تابعیت رهبری حزب توده از شوروی انتقاد کرد و نوشت:

«حاکمیت مشی استالین در جنبش جهانی، به صورت تبعیت بی قید و شرط احزاب برادر از حزب کمونیست شوروی ظاهر می شد. این عامل . . . حزب توده را به پیروی کورکورانه از حزب و دولت شوروی کشانید.» (طرح جامعه شناسی . . . بخش دوم، ص ۲۰)

جزئی همین انتقاد را متوجه چگونگی تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و علل شکست آن می کند (همانجا، ص ۲۱). با اینهمه، این انتقاد از «مشی استالین» تنها متوجه ناسیونالیسم و برتری طلبی حزب کمونیست شوروی است و دامنه خود را به نحوه ساختمان سوسیالیسم، تجارب دهشت زای استالینیسم

یا رفورمیسم راستگرایانه در جوامع پلیسی و اختناق زده شوروی و چین نمی کند. جزئی، در مقام  
مهمترین نظریه پرداز جنبش نوین کمونیستی و تاریخ نگار تاریخ سی ساله سیاسی ایران، می توانست و  
می بایست به چنین تحلیلی پردازد. ///

\*